

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۲: ستایش در آغاز نعمت و سپاس در پایان آن

«فِي أَوَّلِ النِّعْمَةِ يَحْمَدُونَ، وَفِي آخِرِهَا يَشْكُرُونَ»

در آغاز نعمت، ستایش و در انجام آن سپاسگزاری می‌کنند.

مرور مطالب گذشته

جایگاه حمد و شکر از زاویه‌ی نگاه ذکر

در این فراز سخن از حمد است و شکر. قبل از این فراز، بحث ذکر مطرح شد. جلسه‌ی گذشته عرض شد که وقتی این مسأله را از زاویه‌ی ذکر نگاه می‌کنیم، در این فراز یکی از انواع ذکر دارد بیان می‌شود. در بحث ذکر گفتیم که در ادامه‌ی روایت شریفه، پس از فراز ذکر، انحاء گوناگون ذکر مورد اشاره قرار می‌گیرد. یکی از انواع ذکر این است که اهل آخرت در هنگام رضاء، رفاه و روی آوردن نعمت، حمد خدا را می‌کنند و پس از بهره‌مندی از نعمت نیز شکر مُنعم را به جای می‌آورند.

این نکته را بارها اشاره کرده‌ایم که در حدیث معراج، دستورات، عموماً دستورات کاربردی است در جهت سیر و سلوک. لذا باید ببینیم لطافت این مطلب کجاست که پروردگار می‌فرماید از انحاء ذکر عملی این است که هنگامی که نعمت به ایشان روی می‌آورد حمد الهی را به جای می‌آورند و هنگامی که از نعمت بهره‌مند می‌شوند نیز شکر الهی را به جای می‌آورند. این به لحاظ کاربردی به چه معنا است. باید به این دقت کرد.

نکته‌ی دوم این است که فراز قبلی این بود که قلب‌های اهل آخرت ذاکر است نه لسان آن‌ها. این نکته را گفته‌ایم که فعل قلب اختیاری نیست. انسان نمی‌داند چگونه باید عمل بکند که قلب او ذاکر بشود. گویی در این فراز که بحث حمد و شکر مطرح شده است، حمد و شکر دستوری است کاربردی برای ذاکر شدن قلب. یعنی اگر می‌خواهی قلبت ذاکر باشد اولین دستور این است که دائماً در مقابل نعمات خداوند حامد باشی و شاکر.

مرور معنای حمد و شکر

در جلسه‌ی گذشته بیان شد واژه‌های نعمت، حمد و شکر از واژه‌های بسیار پر استعمال قرآنی است. معمولاً هم به اشتباه معنا می‌شوند. برخی از بزرگان این طور اعتقاد دارند که برخی واژه‌ها در صدر اسلام یک معنا داشته‌اند و به مرور زمان دچار تغییر شده‌اند. شهید ثانی به این مطلب اشاره کرده است. مرحوم مولی‌محسن فیض کاشانی نیز این معنا را در شرح احیاء العلوم به کار برده است، یعنی حتی برخی از اهل سنت نیز به این حرف اشاره دارند. این‌ها می‌گویند که در صدر اسلام برخی واژه‌های قرآنی به معنایی به کار رفته است و به مرور ایام این معنا به گونه‌ای تغییر کرد که معنای امروزی این واژه‌ها معنایی شده است که پروردگار آن معنا را از آن واژه اراده نفرمود یا بخشی از آن معنا را اراده فرمود. شهید ثانی می‌فرماید که یکی از این کلمات علم است که در اصل به معنای علم توحید بود. علمی که می‌فرماید «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات»^۱ به معنای علم توحیدی است. در آن زمان به کسانی که در توحید تفقه داشتند عالم می‌گفتند. کم‌کم علم به معنایی عام به کار برده شد. لذا تمام آیات قرآن که در مقام علم، معلم، عالم و امثال این مطرح شده است در مورد علم توحید است. ایشان شواهدی را هم می‌آورد. واژه‌ی دیگر فقه است. ایشان می‌گویند که وقتی در لسان رسول اکرم فقه استفاده می‌شد مراد عمیق‌نگری در دین،

^۱ مجادله، ۱۱

توحید و معارف توحیدی بود. اما کم‌کم فقیه به کسی گفته شده است که در یک رشته‌ی فرعی از علوم دینی، احکام و عبادیات، متبحر است. این اتفاق برای واژه‌هایی مثل نعمت، حمد و شکر نیز افتاده است.

گفتیم شکر در معنای اصلی لغوی به این معنا است که انسان صاحب نعمتی را که به او نعمتی داده است، مدح و ستایش بکند. این ستایش به چه معنا است؟ از نظر اهل لغت این ستایش یعنی همین که نعمت را به رو بیاورد و مثلاً با زبانش تشکر کند. اما در لسان اهل بیت روایات متعدد داریم و در آیات قرآن نیز این معنا را داریم که تو از خودت کمال را سلب کن و به صاحب کمال منتقل کن. یعنی بگو که ای صاحب کمال من متوجه این معنا هستم که این نعمت و کمال مال من نیست و تو از سر لطف به من داده‌ای. این مرحله هنوز ابتدای شکر است؛ شکر لسانی شکر اصلی نیست. مؤمن و منافق در شکر لسانی مشترک هستند. علامت ایمان این است که شکر در عمل اظهار شود. بنابراین شکر در لسان اهل بیت یک معنای دیگری پیدا می‌کند که یک بخشی از آن این شکر لسانی متعارف است.

همین طور حمد یعنی این که انسان نفی مالکیت بکند از کمالاتی که دارد و اثبات آن کمالات را بکند برای آن صاحب کمال اصلی. لذا در روایت دارد که امام صادق علیه السلام فرمودند که اگر این اتفاق بیفتد من حمد کامل خدا را می‌کنم. حضرت وقتی آن اتفاق افتاد دست به دعا برداشتند و فرمودند «الحمد لله رب العالمین». اصحاب عرضه داشتند که شما فرمودید حمد کامل؛ حضرت فرمودند من حمد کامل را انجام دادند. بنابراین وقتی در «الحمد لله رب العالمین» عمیق می‌شوید معنای آن این است که من اعتقاد بر این است که هر کمالی از هر صاحب کمالی که از هر کسی دیده می‌شود اصل آن از تو است. هر حمدی از هر حامدی برای هر محمودی که صادر می‌شود اصل آن حمد از تو است.

جایگاه شکر و حمد در میان سایر اذکار

این مقدمه چرا گفته شد؟ اصلی‌ترین ابزار سالک انقطاع از دنیا و ادب بندگی است. از سوی دیگر مانع‌ترین و حاجب‌ترین حجاب در سلوک اتراف، تفاخر، تکاثر و حریم‌شکنی در برابر مولی است. تعلق به نعمت الهی، خواه نعمت مادی و یا معنوی مثل مال یا علم و یا حتی توفیقات معنوی همگی حجاب سالک و نگه‌دارنده‌ی او هستند. معمولاً هم امتحان پروردگار، اگر در بادی امر نباشد، در نیمه‌های راه کجا است؟ زمانی است که به انسان نعمتی

داده می‌شود و انسان احساس می‌کند که این نعمت برای او است. تتابع نعم مادی طغیان آور است. انسان به محض طغیان در مسیر سلوک و خودسازی زمین می‌خورد. البته نعمت برای امثال ما، که در فضاهای علمی هستیم، معمولاً از طریق علم وارد می‌شود. در داستان حضرت موسی علیه السلام و شاگردی ایشان نزد خضر نبی علیه السلام در روایت نقل شده است که علت این بود که یک لحظه به ذهن حضرت موسی خطور کرد که خیلی عالِم است. در روایت هست که ایشان بالای منبر بود و هر کسی هر سؤالی می‌کرد بلافاصله پاسخ می‌داد. یک لحظه در ذهن ایشان خطور کرد که من صاحب چنین علمی هستم. در روایت هست که خطاب شد به جبرائیل که موسی در معرض خطر است و او را سریع به شاگردی خضر بفرست.

درمان همه‌ی این امور در روحیه‌ی حمد الهی در هنگام نعمت و شکر در بهره‌مندی از نعمت است؛ زیرا اصل اولی در شکر، نفی نعمت از خود و اثبات آن برای پروردگار است. شکر، خضوع در برابر نعمت است و با نبود شکر، نعمت به واسطه‌ی طغیان تبدیل به نعمت می‌شود.

۱. الامام الصادق علیه السلام: «وَأَذِنِي الشُّكْرُ رُؤْيَا النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ عَلَةٍ يَتَعَلَّقُ بِهَا دُونَ اللَّهِ عَزَّ

وَجَلَّ»^۲

۲. الامام علی علیه السلام: «الشكر عصمة من الفتنة»^۳

۳. الامام علی علیه السلام: «شكر النعمة امان من حلول النعمة»^۴

این که پیغمبر اکرم دائم می‌فرماید «لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابداء»^۵ به خاطر این معنا است که انسانی که در معرض سلوک است، اصل اولی این است که ادب بندگی را به جا بیاورد؛ اظهار کند که خدایا من هر چه دارم از تو است. این ابراز فقر در مصیبت خیلی مشکل نیست. در مصیبت انسان احساس فقر می‌کند. جایی که انسان در رخاء

^۲ مصباح الشریعة، ص ۲۴

^۳ میزان الحکمة، ج ۶، ۹۷۴۱

^۴ میزان الحکمة، ج ۶، ۹۷۴۲

^۵ کافی (الاسلامیه)، ج ۷، ص ۲

و آسایش قرار می‌گیرد است که احساس بی‌نیازی می‌کند و طغیان می‌کند که «ان الانسان لیطغی ان رءاه استغنی»^۶. لب مطلب همین است که ای رسول ما، هنگامی که در برابر نعمت ما قرار گرفتی برای این که نعمت برای تو نعمت باشد، یعنی رنگ توحید در این نعمت برای تو بارز باشد و این نعمت برای تو بالابرنده‌ی واقعی باشد، و خلاصه نعمت برای تو نعمت نباشد، بلافاصله حمد الهی را بکن؛ یعنی سریع بگو که این نعمت از آن من نیست؛ این کمالی که به من داده شده است از آن من نیست؛ من دائم به خودم القاء می‌کنم که از آن تو است و دائماً دعا می‌کنم که کمکم کن که لایق باشم از این نعمت استفاده کنم.

عبارت اخرای این فراز این می‌شود که فی اول الرخاء، فی اول الفسحة، یحمدون الله. «فی آخرها» در این فراز به این معنا است که از نعمت بهره‌مند شد تا مرحله‌ی بعدی که نعمت بعدی به او برسد، نه این که نعمت از او گرفته بشود. می‌فرماید بعد از بهره‌مندی از نعمت شکر آن را به جای بیاور. شکر آن به این معنا است که خدایا من شاکرم بر این که این نعمت را نداشتم و تو به من دادی. این خضوع بعد از خضوع است. خضوع اول مؤدبانه است و خضوع دوم به صورتی دعاگونه است؛ چون انواع شکر داریم که در بحث‌های بعدی مطرح خواهد شد. **اصل شکر نه فقط شکر لسانی است، بلکه عمل به نعمت در جهت رضایت مُنعم است.** این، لب مطلب این فراز است.

الامام علی علیه السلام: «شکر المؤمن یظهر فی عمله، شکر المنافق لایتجاوز لسانه»^۷

بنابراین شخص با عمل به شکر راه هر گونه اتراف و اسراف در نعمت را بر خود می‌بندد. چنین نعمتی نه تنها انسان را متکبر نمی‌کند و او را به اتراف، تفاخر، تکاثر، بتراف و غرور و انمی‌دارد، بلکه در عین حال بالابرنده هم هست. مثلاً سلامتی نعمت است و انسان با آن بهتر می‌تواند بالا برود؛ مالی که انسان بتواند با آن انفاق کند همین طور است، نسبت به حالتی که انسان مدام در فکر دست و پنجه نرم کردن با فقر باشد. پس نعمتی که ولو گشایش مادی است ولی بالابرنده است. لذا در روایت شریفه دارد که شخصی در محضر معصوم علیه السلام بود و عرضه داشت که ما فقر را بیشتر از غنا می‌پسندیم؛ سختی را بیشتر از گشایش دوست داریم و امثال این. حضرت فرمودند که ما اهل بیت این طور نیستیم بلکه به آنچه که خدا برای ما بخواهد راضی هستیم. اگر خداوند برای ما بیماری بخواهد ما به

^۶ علق، ۶ و ۷

^۷ میزان الحکمة، ج ۶، ۹۷۷۸

بیماری راضی هستیم و اگر سلامتی و فسحت و گشایش بخواهد ما به همان راضی هستیم. چرا؟ چون در همه‌ی موقعیت‌ها از امکانات برای سیر و سلوک به سوی خداوند استفاده می‌کنیم.

بنابراین حمد و شکر در میان سایر دستورات دینی و اذکار الهی جایگاه ویژه‌ای دارد، تا به آنجا که در کلام امام علیه السلام حد فاصل میان انسان و حیوان معرفی شد و خداوند در میان بندگان، صاحب وصف شکور بودن را بسیار کم می‌داند.

شواهد روایی

کلام بلندی است از امام سجاد علیه السلام و همین بیان به نوعی از امام صادق علیه السلام هم در مصباح الشریعه آمده است. امام سجاد علیه السلام در طی دعایی این طور می‌فرماید که بارپروردگارا من تو را حمد و شکر می‌کنم که اگر نعمت شکر را از من بگیری من از مقام انسانیت می‌افتم و حیوان می‌شوم. گویی ایشان می‌خواهند بفرمایند که فصل ممیز بین انسان و حیوان شکر است. این عبارت یک دریا مطلب دارد.

۱. «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَةَ، وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَنَاطِهَةَ، لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمُدُوهُ، وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ. وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»»^۱

می‌فرماید حمد برای آن خدایی است که اگر نعمت معرفت حمدش را از بندگان بگیرد، این طور خواهند شد که در نعمات خدا تصرف می‌کنند ولی حمد او را به جای نمی‌آورند. در رزق آن‌ها وسعت داده می‌شود ولی شکر پروردگار را نمی‌کنند. اگر این دو صفت در آن‌ها نباشد، این‌ها از حد انسانیت خارج می‌شوند و در حدود بهیمیت و حیوانیت قرار می‌گیرند. ظرافت عبارت حضرت این است که نفرمود از حدود بشریت به حد حیوانیت می‌روند. بهیمیت از بهم می‌آید که به کسی گفته می‌شود که نفهم است. حیوان از حی می‌آید به معنای کسی که جنبنده است. به اصطلاح منقی، حیوان، جنس انسان است و جنس هر چیزی، ذاتی وی است؛ جنس انسان حیوان است یعنی حیوانیت ذاتی وی است؛ یعنی انسان زنده است و حرکت می‌کند. ولی بهیمیت یعنی بی‌شعوری، نفهمی و گنگی. لذا حضرت

^۱ صحیفه‌ی سجادیه، دعای اول

نمی‌فرمایند که از حدود بشریت خارج شده‌اند. می‌فرمایند از انسانیت خارج می‌شوند. انسانیت زمانی به کار می‌رود که به فرد باشعور و آگاه از انسان خطاب می‌شود و از آن طرف یک حیوان نفهم می‌شوند. یعنی حضرت نفرمود از بشریت خارج می‌شوند به حیوانیت؛ بلکه از انسانیت به بهیمنیت. مرحوم ملاصدرا در اسفار بارها این مطلب را تکرار می‌کند که مراد از نطق در انسان که او را حیوان ناطق تعریف می‌کنیم، ادراک کلیات است، نه کلیات مفهومی بلکه کلیات وجودی است و در مراتب عالی عالم امکان است؛ فهم ملکوت، میزان، صراط و امثال این مفاهیم. می‌گوید در فرهنگ قرآن، انسان، به نطق، به معنای حرف زدن، تعریف نمی‌شود.

پس در فرهنگ کلمات اهل بیت شکر مساوی می‌شود با حقیقت انسانیت. حقیقت انسانیت هم در فرهنگ حدیث معراج مقام خلافت الهی و مقام فطرت توحیدی انسان است. لذا انسانی شاکر است که به میزان رسیدن به مقام فطرت توحیدی و خلافت الهی اش بتواند بفهمد که صاحب نعمت چه کسی بوده است.

صاحب مصباح الشریعه این عبارت را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

۲. **قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَأِزْمٍ لَكَ بَلْ أَلْفٌ أَوْ أَكْثَرُ وَأَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ عَلَةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ وَأَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَتُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ تَجِدِ اللَّهَ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى عِبَادَةٌ تَعْبُدُ بِهَا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلَ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ لَأُطْلَقَ لَفِظَةً فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا حَصَّهَا مِنْ بَيْنِ الْعِبَادَاتِ وَحَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ» وَتَمَامُ الشُّكْرِ الْإِعْتِرَافُ بِلِسَانِ السِّتْرِ خَالِصًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَجْزِ عَنِ بُلُوغِ أَدْنَى شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ فِي الشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْهَا وَهِيَ أَعْظَمُ قَدْرًا وَأَعَزُّ وَجُودًا مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَفُقَّ لَهُ فَيَلْزِمُكَ عَلَى كُلِّ شُكْرٍ شُكْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ إِلَى مَا لَا نَهَايَةَ لَهُ مُسْتَعْرِقًا فِي نِعْمِهِ عَاجِزًا قَاصِرًا عَنِ دَرْكِ غَايَةِ شُكْرِهِ فَإِنِّي يَلْحَقُ الْعَبْدُ شُكْرَ**

نِعْمَةَ اللَّهِ وَمَتَى يَلْحَقُ صَنِيعُهُ بِصَنِيعِهِ وَالْعَبْدُ ضَعِيفٌ لَا قُوَّةَ لَهُ أَبَدًا إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ تَعَالَى غَنِيٌّ عَنِ

طَاعَةِ الْعَبْدِ فَهُوَ تَعَالَى قَوِيٌّ عَلَى مَزِيدِ النَّعْمِ عَلَى الْأَبَدِ فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى هَذَا الْوَجْهِ تَرَى الْعَجَبَ»^۹

حضرت می فرمایند که حقیقت شکر به این است که انسان به این معنا توجه داشته باشد که آن چه که به او می رسد از پروردگار است. بعد می فرمایند که مرتبه‌ی بالاتر شکر این است که بفهمد که نمی تواند شاکر نعمات الهی باشد. بعد می فرمایند که اگر این معنا را بپذیریم کسی نمی تواند شکر پروردگار را به جای بیاورد. بعد حضرت استشهاد می کنند به آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی سبأ که «وَقَلِيلٌ مِنَ الْعِبَادِ الشَّاكِرِينَ»^{۱۰}. پروردگار در این آیه به آل داوود که انبیاء الهی بودند می فرماید که شکر من را به جای بیاورید ولی بدانید که بندگان من که شاکر نعمت‌های من باشند کم هستند. بعد حضرت می فرمایند که اگر عبادتی سخت تر از شکر بود، به آن‌ها امر به آن عبادت می شد. پیدا است شکر الهی عبادت بسیار سختی است.

لذا است که این قدر روی شکر تأکید شده است تا آنجا که در روایت داریم اگر کسی بعد از نماز سجده‌ی شکر به جای نیاید گویی نماز نخوانده است. در روایتی دیگر داریم که حضرت رسول سوار شتر بودند؛ با این که از شتر پیاده شدن خیلی زحمت دارد و مثل پیاده شدن از اسب نیست، راوی می گوید که دیدم حضرت با زحمت از روی شتر پیاده شدند و سجده‌ی شکر طولانی به جای آوردند. سؤال کردند که دلیل این کار چه بود. حضرت فرمودند که جبرائیل نعمتی از نعمات الهی را به من یادآوری کرد و شکر آن را به جای آوردم. نگذاشتند که به تأخیر بیفتد. علت این است که کسی که شکر به جای نیاید از حدود انسانیت خارج می شود.

برای این که انسان اولاً مرتبه‌ی انسانیت خودش را و ثانیاً مرتبه‌ی سلوک خودش را تشخیص دهد به مرتبه‌ی شکر خودش توجه کند. با چه معرفتی، با چه لسانی و با چه توجهی شکر پروردگار را به جای می آورد. در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، ملائکه برای استدلال بر این که ما شایسته‌ی مقامی هستیم که می خواهیم به انسان بدهی، به مقام شکر خود اشاره می کنند؛ «و نحن نسبح بحمدك و نقدرس لك»^{۱۱}. می توانستند بگویند که ما دائماً گوش به فرمان تو

^۹ مصباح الشریعه، صص ۲۴ و ۲۵

^{۱۰} سبأ، ۱۳

^{۱۱} بقره، ۳۰

هستیم. اما از میان کمالاتشان به این کمال اشاره کرده‌اند. نردبانی بهتر از شکر برای بالا رفتن نداریم. در قرآن ما بالاتر از مقام شکر نداریم. حتی در علل الشرایع در مورد نماز از امام هشتم داریم که فرموده‌اند «شکراً لِنِعْمِهِ» وقتی بخواهیم شکر نعمات الهی را انجام دهیم باید نماز بخواهیم. نماز جلوه‌ی شکر نعمات الهی است.

مطلبی که خیلی تأکید داشتیم و روح مطلب است این است که در مسیر تقرب الی الله مانع اصلی این است که انسان به خود توجه کند و کمال یا نعمتی را از خودش بداند و به عبارت دیگر انانیتش را ببینید. این انانیت در هنگام روی آوردن نعمت بیشتر از همه هیجان می‌کند و انسان را زمین می‌زند که «ان الانسان لیطغی ان رءاه استغنی». چه بکنیم؟ نفی کمال از خود و اثبات کمال برای صاحب کمال از طریق حمد و شکر. تا نعمت خواست به تو روی بیاورد حمد خدا را به جای بیاور و وقتی هم که از نعمت بهره‌مند شدی شکر الهی را به جای بیاور. اصل شکر به انقطاع به توحید باز می‌گردد.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُوسَى اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي

فَقَالَ يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ قَالَ يَا مُوسَى الْآنَ

شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي»^{۱۲}

این که چگونه شکر کنیم و انواع شکر چگونه است را در مباحث بعدی مطرح می‌کنیم.

^{۱۲} الکافی (الاسلامیة)، ج ۲، ص ۹۸